



فصلنامه پژوهش‌های نوین روانشناختی
سال شانزدهم شماره ۶۳ پاییز ۱۴۰۰



تحلیل روان‌شناختی داستان "یافتن شاه باز را به خانه کمپیر زن" مولوی از منظر پدیدارشناسی و روان‌تحلیل‌گری

ابوالفضل غنی‌زاده*

*استادیار گروه ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تبریز، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۸

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۲/۱۶

چکیده

بررسی رابطه آراء مولوی با رویکردها و نظریه‌های روان‌شناختی به مراتب گسترده‌تر از تحلیل تطبیقی یک داستان است و وسعت اندیشه‌ورزی وی، امکان تحلیل کل آن را در مقیاس یک کار تحلیلی مختصر ممکن نمی‌سازد؛ لذا تحقیقات و مطالعات انجام گرفته در حوزه مولوی‌شناسی بصورت گزینشی به انطباق آرا وی با مکاتب روان‌شناختی جدید از زوایای مختلف پرداخته‌اند. در این راستا نوشته حاضر نیز می‌خواهد با استخراج مضامین روان‌شناختی بویژه از منظر نظریه شناختی جرج کلی و روان‌تحلیل‌گری در حکایت "یافتن شاه باز را به خانه کمپیر زن" مولوی سهمی هر چند اندک در دانش‌افزایی بر ادبیات پژوهشی مربوطه داشته باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد رفتارهای کمپیر زن به خوبی بر نظریه سازه‌های شخصی جرج کلی منطبق است همچنین، انتخاب باز و پیامدهای این انتخاب که بر اساس تمایلات لذت‌گرایانه و بدون تفکر در پیامد آن انجام گرفته است با نظریه فرایند تفکر نخستین نظریه روان‌تحلیل‌گری انطباق دارد.

واژه‌های کلیدی: روان‌تحلیل‌گری؛ پدیدارشناسی؛ سازه‌های شخصی؛ مولوی و داستان "یافتن شاه باز را به خانه کمپیر زن"



مقدمه

بررسی رابطه آراء مولوی با رویکردها و نظریه‌های روانشناختی به مراتب گسترده‌تر از تحلیل تطبیقی یک داستان با نظریه‌های پدیدارشناختی^۱ و روان تحلیل گری^۲ است؛ بنابر این هر تحقیق کوچکی که به این موضوع مرتبط گردد صرفاً می‌تواند منطقه‌ای از مناطق بحث را تصرف کرده و جهتی از جهات مطلب را مورد مذاقه قرار دهد (مشکات و دهباشی، ۱۳۸۷). تحقیقات قبلی در تطبیق آرا مولوی با مکاتب روانشناختی جدید از زوایای مختلف کوشیده‌اند (دهباشی و رضائیان، ۱۳۹۰؛ تقی یاره، ۱۳۹۱؛ شریعت باقری، ۱۳۹۱؛ حجازی، آریان، شجاعی، ۱۳۹۲؛ درودگریان، ۱۳۹۳؛ عبدالرحیمی و فعالی، ۱۳۹۴؛ شکیبایی و گلایبجی، ۲۰۱۲) در این راستا نوشته حاضر نیز می‌خواهد با استخراج مضامین روانشناختی بویژه از منظر نظریه شناختی جرج کلی^۳ و روان تحلیل گری در شعر "یافتن شاه باز را به خانه کمپیر زن" مولوی سهمی هر چند اندک در دانش افزایی بر ادبیات پژوهشی مربوطه داشته باشد. قبل از ورود به بحث اصلی، بعد از ذکر خلاصه داستان، مقدمه‌ای از مکاتب شناختی (پدیدارشناسی - انسان‌گرایی) جرج کلی و روان تحلیل-گری به منظور روشن شدن مسأله و هدف ذکر می‌گردد.

خلاصه داستان

باز شکاری مصاحبت شاه را ترک گفته و در خانه کمپیرزن فرود می‌آید. پیرزن از روی دلسوزی جاهلانه، مو و ناخن وی را کوتاه کرده و به گمان خود در حق وی مادری می‌کند. شاه پس از چندی جستجو، باز شکاری را در نانپزخانه پیرزن آغشته به دود و گرد پیدا کرده و ضمن یادآوری از دوران خوشی و سرخوشی قصر، بی وفایی وی را مورد مذمت قرار داده و غیرمستقیم استقلالش را زیر سؤال می‌برد. باز شکاری، بدون طفره و توجیه، از کرده خود اظهار ندامت و پشیمانی کرده و برای جلب رضایت و پشتیبانی دوباره شاه تلاش می‌کند.

از آنجا که تاریخچه پدیدارشناسی می‌تواند به درک بهتر موضوع کمک کند، گذری کوتاه بر فرایند تکوین و تاریخچه این مکتب و نحوه تأثیرپذیری مهمترین مکاتب روان‌شناختی از آن می‌اندازیم سپس بعد از معرفی رویکرد روان‌تحلیل‌گری، داستان یافتن شاه باز را به خانه کمپیر زن از منظر این مکاتب تحلیل خواهد شد.

پدیدارشناسی

در حالیکه تا قبل از دهه ۶۰ قرن بیستم عمده دانشمندان دیدگاه اثبات‌گرایانه داشتند، تجربه‌گرایان بر این باور بودند که معرفت ما نمی‌تواند از تجربه ما بالاتر برود؛ به تعبیر دیگر معرفت ما در حد تجربه‌ای است که اندوخته‌ایم. در سال‌های بعد، برنتانو تجربه‌گرا بر آن باور شد که همه استنتاج‌های فلسفی باید برگرفته از تجربه انسان باشد اما با این وجود وی درون‌نگری و خودکاوی را به عنوان راهنمای غیر قابل اعتماد نسبت به واقعیت، طرد نمود؛ در عوض از تحلیل بی‌واسطه تجربه خودآگاه که آن را ادراک باطنی یا شهود مفهوم می‌نامید، حمایت و پیروی نمود هر چند برنتانو، بطور صریح نمی‌تواند بعنوان یک پدیدارشناس در نظر گرفته شود، با این وجود تأثیری که او بر شاگردش هوسرل بر جای گذاشت، مرحله‌ای تازه را برای این جنبش جدید پدید آورد؛ بنابراین هر چند مکتب پدیدارشناسی با نام ادموند هوسرل بعنوان پایه‌گذار مکتب و فیلسوفانی همانند مارتین هایدگر، ژان پل سارتر و موریس

¹ phenomenology

² psychoanalysis

³ George Kelly



مرلوپونتی به عنوان توسعه دهندگان این مکتب گره خورده است (دارابی، ۱۳۸۸؛ امامی سیگارودی، دهقان نیری، رهنورد، نوری سعید، ۱۳۹۱). پدیدار شناسی، اساساً مطالعه تجربه زیسته یا جهان زندگی است. این مکتب روانشناختی به جهان، آنچنان که به وسیله یک فرد زیسته می‌شود، نه جهان یا واقعیتی که چیزی جدای از انسان باشد، توجه دارد. لذا این پرسش را مطرح می‌سازد که "تجربه زیسته چه نوع تجربه‌ای است؟" زیرا پدیدارشناسی می‌کوشد معانی را آنچنان که در زندگی روزمره زیسته می‌شوند، آشکار نماید پولکینگ هورن^۱ (۱۹۸۳) توجه به تجربه زیسته را به منزله تلاش برای فهم یا درک معانی تجربه انسان، آن چنانکه زیسته می‌شود، تلقی می‌کند. "جهان زندگی" همان تجربه‌ای است که بدون تفکر ارادی و بدون متوسل شدن به طبقه بندی کردن یا مفهوم‌سازی، حاصل می‌شود و معمولاً شامل آن چیزهایی است که مسلم دانسته می‌شوند یا متداول هستند. هدف مطالعه جهان زندگی، بازبینی تجارب بدیهی پنداشته شده و آشکار ساختن معانی جدید و یا مغفول مانده است (امامی سیگارودی و همکاران، ۱۳۹۱). چندین مکتب روان شناختی متأثر از فلسفه پدیدارشناسی در عرصه موضوعات انسانی مطرح شده‌اند که از آن میان می‌توان به مکتب اصالت وجودی، انسان شناسی و شناختی اشاره نمود. نقطه اشتراک هر سه نظریه نگاه آنها به انسان و ویژگی‌های انسانی از قبیل انگیزش، شناخت و شخصیت بعنوان پدیداری متفاوت و منحصر به فرد است. هدف بسیاری از مکاتب روانشناختی بویژه مکاتب ملهم از فلسفه پدیدارشناسی در رساندن انسان به شادی و نشاط خلاصه می‌شود. چیزی که در اندیشه‌های مولوی به وفور یافت می‌شود؛ اما باید به تمایز میان دو گونه رضایت که انسان‌ها بدنبال آن هستند تمایز قائل شد: رضایتی که ناشی از اکتسابات مادی زندگی، شادی‌های سطحی و زودگذری که مردمان عادی از آن دلخوش‌اند و در نهایت، موجب دلمردگی و افسردگی آن‌ها می‌شود و شادی درونی که با جوهره الهی انسان در پیوند است. پیامد این پیوند نجابتبخش، رهایی انسان دردمند و بحران‌زده از دام‌های بیگانگی، خودباختگی، دلمردگی و نومیدی و دست یافتن به انبساط شادی‌بخش و نشاط وجدآور است؛ شادی و نشاطی بس متفاوت از نوع اول که مولانا در تمامی مباحث خود از آن یاد می‌کند: شادی و رضایت موردنظر مولانا با رضایت موجود در مردمان به دنبال کسب موفقیت‌های ظاهری مانند ارتقای شغلی و یا مدرک بالاتر، یکسان نیست. به همین ترتیب، افسردگی و اضطراب ناشی از عدم دستیابی به این اهداف از یکدیگر متمایزند. از میان مکاتب روانشناختی موجود، رویکرد وجودی تنها مکتبی است که به این تمایز مهم توجه نشان داده است. این گروه از روانشناسان به تاسی از فلاسفه و مؤلفین وجودی، از جمله کرکگور، هایدگر و مارسل، انواع مختلف هیجان‌ات از جمله افسردگی را از نقطه نظر هستی‌شناختی نیز می‌نگرند؛ بنابراین در این رویکرد، درمان امری صرفاً روان‌شناختی نیست؛ بلکه شامل ابعادی هستی‌شناختی نیز می‌شود (تقی یاره، ۱۳۹۱).

نظریه انسان‌گرایی

محور اصلی نظام فکری انسان‌گرایی ارزش دادن به تمایلات و ارزش‌های انسانی مانند قدرت اراده و انتخاب است. اصطلاح روان‌شناسی انسان‌گرا که نخستین بار توسط آلپورت در ۱۹۳۰ مطرح شد در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکوفا شد و به مخالفت با دو رویکرد روانکاوی و رفتارگرایی از منظر اراده انسانی پرداخت. انسان‌گراها در گام نخست، به نقد آموزه‌های دو مکتب مطرح زمان خویش یعنی رفتارگرایی و روانکاوی پرداختند و آموزه‌های این دو مکتب را مغایر با ارزش و جایگاه واقعی انسان دانستند. آنان رفتارگرایی را رویکردی سطحی و تصنعی می‌دانستند که ماهیت انسان را در حد یک موش آزمایشگاهی کاهش داده است که هیچ اراده و اختیاری

¹ Polkinghorne



برای آن متصور نیست. از سوی دیگر رویکرد جبرگرایانه روانکاوی فروید در کنار بی‌تفاوتی به جایگاه مهم هشیاری با پیش کشیدن مفهوم جبر ناهشیار مورد مخالفت انسان گراها قرار گرفت. در واقع هدف اصلی روان‌شناسی انسانگرا احیای جنبه‌های مغفول ماهیت انسان بود که در دو نیروی روانشناختی موجود یعنی روانکاوی و رفتارگرایی مورد توجه نبود. چنین هدفی در اندیشه‌های دو روان‌شناس مشهور آبراهام مزلو و کارل راجرز نمایان شده است روان‌شناسان انسانگرا، روانکاوی فروید را متهم می‌کردند که صرفاً بر جنبه آشفته طبیعت انسان متمرکز شده است. از سوی دیگر رفتارگرایان نیز به دلیل این که رفتار انسان‌ها را به رفتار مکانیکی که متأثر از محرک‌های محیطی است تقلیل و محدود می‌کردند و از جنبه‌های پیچیده رفتار غافل بودند مورد نقد روان‌شناسان انسانگرا قرار گرفتند. انسان‌گرایان نیز همانند هستی‌گرایان به معنی زندگانی می‌اندیشند. خودآگاهی در مرکز جست‌وجوی انسان‌گرایان برای پیدا کردن معنای زندگی قرار دارد. (شولتز و شولتز، ۱۳۹۲ و ۱۳۹۵؛ فیست و فیست، ۱۳۹۵). اصطلاح انسان‌گرایی معنی‌های بسیار و تاریخچه‌ای طولانی دارد. نظریه انسان‌گرایی در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰ و در پاسخ به روان‌کاوی و الگوهای رفتارگرایی، به نیروی سوم روان‌شناسی امریکا تبدیل شد. روان‌کاوی انسان را اسیر تعارض‌های ناهشیار می‌داند و رفتارگرایی بر این باور است که انسان به واسطه محیط شکل می‌گیرد؛ اما انسان‌گرایی، انسان و خودآگاهی را در مرکز توجه می‌داند و باور دارد که اشخاص حق آزادی، خودشکوفایی و رفتار اخلاقی دارند (گنجی، ۱۳۹۴) *مازلو* پدر روحانی روان‌شناسی انسان‌گرایی خوانده می‌شود و احتمالاً بیش از هر کس دیگری در این جنبش جرقه ایجاد کرده و مسئولیت علمی بدان اعطا کرده است. توجه به سلسله مراتب نیازهای انسان و ویژگی‌های افراد خود شکوفا بخش عمده پژوهش‌های او را تشکیل می‌دهد. آر مباحث مهم دیگر نظریه مازلو در انسان‌گرایی ویژگی‌های شخصیت سالم، اعتماد به نفس و رابطه آن با سلامت روانی، فرایندها یا انگیزه‌های متعالی، تجارب اوج (حالت عرفان)، حرمت زدایی، آرمان شهر روانی و وجدان را می‌توان نام برد. مزلو معتقد بود هر کسی با نیازهای غریزی بدنیا می‌آید که نهایتاً این نیازها به رشد و شکوفایی منجر می‌گردد. سلسله‌مراتب نیازها نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، تعلق پذیری و محبت، احترام و خودشکوفایی را شامل می‌شود. نیازهای پایین نیازهای کمبود نامیده می‌شوند زیرا ناکامی در ارضای آنها موجب کمبود در بدن می‌شود. نیازهای بالا برای بقا انسان کمتر ضروری بوده لذا ناکامی در ارضا آنها موجب بحران نمی‌شود اما این نیازها با تأثیر گذاشتن بر کیفیت زندگی سلامت روانی را تأمین می‌کنند. مزلو این نیازها را نیازهای رشد یا هستی می‌نامد. وی در کنار این نیازها به نیاز به دانستن و فهمیدن هم در قالب نیازهای شناختی اشاره می‌کند و معتقد است اگر نتوانیم این نیاز را ارضا کنیم غیرممکن است که خودشکوفا شویم. یکی از پیامدهای نظریه خودشکوفایی مزلو نظریه خودمختاری است که اعلام می‌دارد افراد از گرایش فطری به ابراز کردن تمایلات و بکار بردن استعدادها و قابلیت‌ها و غلبه بر چالش‌ها برخوردارند. خودمختاری با تمرکز فرد بر انگیزش درونی تسهیل می‌شود؛ بدین صورت که فرد بخاطر علاقه و چالش خود فعالیت آن را انجام می‌دهد نه به خاطر پاداش بیرونی؛ بنابراین، مفهوم خودمختاری نیز همانند خودشکوفایی به تحقق بخشیدن استعدادها و توانایی‌های فرد به منظور ارضا درونی و نه برای پاداش بیرونی اشاره دارد (شولتز و شولتز، ۱۳۹۲).

نظر سازه شخصی جورج کلی

به اعتقاد کلی همه مردم قادرند سازه‌های شناختی درباره محیط خود را ساخته و شکل بدهند؛ یعنی افراد همه اشیاء فیزیکی و اجتماعی را در جهان اطراف خود به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کنند که یک الگو بسازند. بر مبنای این الگو، مردم در باره اشیاء، مردمان دیگر و خودشان پیش‌بینی‌هایی انجام می‌دهند و این پیش‌بینی‌ها را برای راهنمایی خود در اعمالشان به کار می‌گیرند. به این ترتیب برای اینکه دیگران را درک کنیم، بایستی الگوهای آن‌ها یعنی شیوه‌ای را که آن‌ها جهان خود را شخصاً می‌سازند درک کنیم؛ بنابراین تعبیر و تفسیر فرد از رویدادها است که حائز اهمیت‌اند نه خود رویدادها و این نوع تفسیرها سازنده ویژگی‌های شخصیتی، سلامت و یا



ناپهنجاری آن می‌باشد (فرانسلا^۱، ۲۰۰۳، کاوگان-کاگان و داوبیتز^۲، ۲۰۱۷). هر کسی یک رشته سازه‌های شناختی^۳ را درباره محیط بوجود می‌آورد. ما رویدادها و روابط اجتماعی خود را طبق یک نظام یا الگو تعبیر می‌کنیم و سازمان می‌دهیم. ما بر اساس این الگو، درباره خودمان و افراد دیگر و رویدادها، پیش‌بینی‌هایی کرده و از این پیش‌بینی‌ها برای هدایت کردن پاسخ‌ها و اعمالمان استفاده می‌کنیم. برای شناخت شخصیت، ابتدا باید الگوهای خودمان، یعنی نحوه‌ای که دنیای خود را سازمان می‌دهیم، بشناسیم. سازه روش منحصر به فرد شخص برای در نظر گرفتن زندگی است. ما انتظار داریم که سازه‌هایمان واقعیت دنیای ما را پیش‌بینی و توجیه کنند و مطابق با این انتظار رفتار می‌کنیم. رفتار گرای افراد را صرفاً به صورت پاسخ دهندگان منفعل به رویدادها در محیطشان در نظر می‌گیرد و روان‌کاوی، افراد را پاسخ دهندگان منفعل به ناهشیارشان می‌انگارد. از نظر کلی، افراد نوعی حرکت هستند و ما خود را پیش می‌رانیم. او نتیجه گرفت که افراد همانند دانشمندان عمل می‌کنند. کلی معتقد بود ما سازه‌های شخصی را می‌سازیم که سعی می‌کنیم به وسیله آنها رویدادهای زندگی خود را پیش‌بینی و کنترل کنیم. رویکرد وی، رویکرد یک متخصص بالینی است که به سازه‌های هشیاری می‌پردازد. نظریه سازه شخصی کلی به شکل علمی، در قالب یک اصل موضوع اساسی و ۱۱ اصل تبعی ارائه شد (شولتز و شولتز، ۱۳۹۲).

اصل موضوع اساسی اعلام می‌دارد که فرایندهای روان‌شناختی ما به وسیله روش‌هایی که رویدادها را پیش‌بینی می‌کنیم هدایت می‌شوند. منظور کلی از کلمه فرایندها نوعی انرژی روانی درونی نبود. او معتقد بود که شخصیت فرایندی جاری و متحرک است. اصول تبعی نیز عبارتند از: اصل تبعی ساخت^۴ که براساس آن شباهت میان رویدادهای تکراری باعث ایجاد سازه مربوطه در ذهن می‌شود. اصل تبعی فردیت^۵ تفاوت‌های فردی در تعبیر کردن رویدادها و نیز منحصر به فرد بودن سازه‌ها را شامل می‌شود. اصل تبعی سازمان^۶ اشاره به روابط بین سازه‌ها دارد. ما سازه‌های خود را بر طبق برداشتی که از روابط متقابل، شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها داریم، در یک الگو سازمان می‌دهیم. معمولاً سازه‌های خود را به صورت سلسله مراتبی سازمان دهی می‌کنیم، طوری که برخی سازه‌ها تابع سازه‌های دیگر هستند. اصل تبعی دوگانگی^۷ که بر اساس آن همه سازه‌ها دو قطبی یا دوگانه هستند. سازه‌های ما همیشه باید برحسب یک جفت گزینه متناقض تشکیل شوند مانند درستی در برابر نادرستی. اصل تبعی انتخاب^۸ کلی معتقد بود ما در انتخاب کردن بین گزینه‌ها، مقداری آزادی عمل داریم و آن را انتخاب بین امنیت و خطر پذیری توصیف کرد. انتخاب امن که شبیه انتخاب‌های گذشته است، نظام سازه ما را با تکرار کردن تجربیات و رویدادها، بیشتر محدود می‌کند. انتخاب مخاطره آمیز، نظام سازه ما را با در بر گرفتن تجربیات و رویدادهای تازه، گسترش می‌دهد. اصل تبعی گستره^۹ سازه‌های شخصی محدودی برای تمام شرایط مناسب هستند. برخی سازه‌ها را می‌توان در مورد شماری از موقعیت‌ها یا افراد به کار برد، در حالی که سازه‌های دیگر محدودترند و احتمالاً برای یک نفر یا یک موقعیت مناسب هستند. دامنه مناسب برای سازه یک مسئله شخصی است. اصل تبعی تجربه^{۱۰} رو به رو شدن با تجربیات تازه. باعث تغییر در سازه‌ها می‌شود. اگر سازه‌ای پیش‌بینی معتبری برای پیامد موقعیت نباشد، در این صورت باید

¹ Fransella

² Kawgan-Kagan & Daubitz

³ Cognitive construct

⁴ construction corollary

⁵ individuality corollary

⁶ organization corollary

⁷ dichotomy corollary

⁸ Choice corollary

⁹ Range corollary

¹⁰ experience corollary



جایگزین یا اصلاح شود. بنابر این وقتی محیط ما تغییر می‌کند، سازه‌های خود را ارزیابی و از نو تعبیر می‌کنیم. اصل تبعی نوسان^۱ سازگار شدن با تجربیات جدید. سازه‌ها از نظر نفوذ پذیری تفاوت دارند. سازه نفوذ پذیر سازه‌ای است که اجازه می‌دهد عناصر جدید به دامنه مناسب نفوذ کنند یا در آن پذیرفته شوند. چنین سازه‌ای پذیرای رویدادها و تجربیات جدید است و می‌تواند به وسیله آنها اصلاح شده یا گسترش یابد. سازه نفوذ نا پذیر مانعی در برابر یادگیری و عقاید تازه است. اصل تبعی تجزیه^۲ رقابت بین سازه‌ها. درون نظام سازه ما برخی سازه‌ها با اینکه درون یک الگوی کلی، همزیست هستند، ممکن است نا سازگار باشند. وقتی تجربیات تازه را ارزیابی می‌کنیم، نظام سازه ما ممکن است تغییر کند. با این حال سازه‌های جدید لزوماً از سازه‌های قدیمی به دست نمی‌آیند. سازه جدید ممکن است در موقعیت خاصی با سازه قدیمی سازگار یا هماهنگ باشد، ولی اگر موقعیت تغییر کند، این سازه‌ها می‌توانند نا هماهنگ شوند. افراد ممکن است یکدیگر را در یک موقعیت مانند بازی شطرنج به عنوان دوست بپذیرند، اما در موقعیت دیگر، مانند مناظره سیاسی، به صورت دشمن عمل کنند. اصل تبعی اشتراک^۳ شباهت افراد در تعبیر کردن رویدادها. چون افراد از نظر شیوه‌ای که رویدادها را تعبیر می‌کنند تفاوت دارند، هر کسی سازه‌های منحصر به فردی را تشکیل می‌دهد. با این حال، افراد از نظر شیوه‌ای که رویدادها را تعبیر می‌کنند شباهت‌هایی دارند. افراد یک فرهنگ با اینکه با وقایع زندگی متفاوتی رو به رو می‌شوند، رفتارها و خصوصیات مشابهی دارند. اصل تبعی جامعه‌جویی^۴ روابط میان فردی. اگر بخواهیم پیش بینی کنیم که چگونه یک نفر رویدادها را پیش بینی خواهد کرد، باید بدانیم که او چگونه فکر می‌کند. هر کسی نقشی را در ارتباط با دیگران می‌پذیرد. ما خودمان را با سازه‌های دیگران وقف می‌دهیم.

نظریه روان تحلیل‌گری

روان تحلیل‌گری، یک نظام تحولی است که قبل از نظام‌های تحولی دیگر در گستره پزشکی و با شروع از زاویه درمان‌گری شکل گرفته و براساس روش تک‌بررسی متداول در پزشکی، اولین الگوی تحولی نظام‌دار، زمینه عاطفی انسان را به صورت مراحل متوالی ارائه داده است. روان تحلیل‌گری فروید بر دو سازه فکری بنیادی در قالب دو غریزه یا گرایش غریزی یا سرانجام دو نوع کشش با مبنای بدنی استوار است. دو غریزه یا کششی که ابتدا آنها را "غریزه جنسی" و "غریزه تخریب" نامید و سپس با گسترش دادن مفاهیم پایه و جامعیت بخشیدن به آنها، اصطلاحات "غریزه زندگی" و "غریزه مرگ" را بعنوان دو کشنده بزرگ که یکی فرد را به فعالیت و سازندگی و همجوشی فرامی‌خواند و دیگری او را به رکود و نیستی می‌کشاند، برای آنها برگزید (خدایانه، ۱۳۹۵؛ منصور، ۱۳۹۵). این دو کشش بنیادی در هر فرد به درجات مختلف همسو یا در برابر هم یعنی درجات مخالف یکدیگر حرکت می‌کنند و جلوه‌ها و سوگیری‌های عاطفی فرد را تحت تأثیر خود می‌گیرند. بنابر اهمیت کشنده‌ها این نظریه را نظریه کشنده‌ای نیز می‌نامند به نظر می‌رسد قصد فروید از انتخاب اصطلاح کشنده یا سائق به جای غریزه، این بود که می‌خواست خود را از معانی رفتاری و سرشتی که اصطلاح اخیر از جریان‌های روان‌شناختی و فلسفی قرن نوزدهم به ارث برده بوده است، رها کند. مفهوم کشنده، معرف یکی از چهره‌های اصلی ساخت نظری روان‌تحلیل‌گری است و در چهارراه داده‌های ارگانیک و روانی قرار دارد. برای درک گستره روان‌تحلیل‌گری باید به دو اصل بنیادی ناهشیاری و جنسیت توجه کرد. بنابر اصل اول، فرایندهای روانی به‌خودی‌خود ناهشیارند و بنابر اصل دوم برانگیختگی جنسی، نقش مهمی در شکل‌گیری بیماری‌های عصبی و روانی دارند و بین دو اصل وابستگی قابل

1 modulation corollary

2 fragmentation corollary

3 commonality corollary

4 sociality corollary



ملاحظه‌ای وجود دارد. برخی تحقیقات انجام شده هم نقش علیتی ناهشیاری را مورد تأیید قرار داده‌اند (دیجیکسترهوس، چارتلند و آرتز^۱، ۲۰۰۷؛ بامیستر، ماسیکمپو و وس، ۲۰۱۱). گذر از ناهشیاری به هشیاری و اشکال متنوع مقاومت که معرف امیال سرکوب‌شده و خواست‌های پنهان‌اند، فروید را بر آن داشته است که کنش‌وری دستگاه روانی را نخست از خلال نظام اول خود مبتنی بر پایگاه‌های ناهشیار، نیمه‌هشیار و هشیار جستجو کند و سپس به منظور تطبیق بیشتر با چارچوب داده‌های بالینی، نظام دوم خود را که مرکب از سه پایگاه نهاد^۲، خود^۳ و فراخود^۴ است، تدوین کرده و شکل‌گیری شخصیت را براساس آن‌ها ارائه دهد (منصور، ۱۳۹۵). نهاد مخزن غرایز و لیبیدو است، قدرتمندترین ساختار شخصیت می‌باشد چرا که انرژی روانی دو ساختار دیگر شخصیت را نیز تأمین می‌کند. نهاد بر اساس اصل لذت عمل می‌کند و بر این اساس رسیدن به لذت‌های مرتبط با غرایز اعم از جنسی و پرخاشگری فی نفسه دارای اهمیت است و بنابراین زمان، مکان و منطق جایگاهی در این ساختار شخصیت ندارند و غلبه با گرایش‌های خودشیفته وار مبتنی بر لذت آنی است؛ بنابراین، نهاد ساختاری خودخواه، لذت‌جو، ابتدایی، غیراخلاقی، سمج و ناشکیباست. نهاد از واقعیت آگاه نیست. ما می‌توانیم من را به نوزادی تشبیه کنیم که وقتی نیازهایش برآورده نمی‌شود گریه کرده و مشت تکان می‌دهد؛ ولی نمی‌داند چگونه خود را ارضا کند. تنها راهی که نهاد می‌تواند نیازهایش را ارضا کند از طریق عمل بازتابی و کامروا سازی توهمی یا تجربه خیالپردازی است که فروید آن را تفکر فرایند نخستین^۵ می‌نامد. خود، دومین ساختار شخصیت است که تدریجاً بر اثر برخورد با محیط و بر اساس تحول، از نهاد جدا شده و دومین پایگاه روانی را تشکیل می‌دهد. خود در واقع معرف منطق و عقل است و در مقابل نهاد که تحت سلطه‌ی هیجان‌ها قرار دارد، واقع می‌شود و کوشش می‌کند که مقاصد و تأثیر دنیای برونی را بر نهاد گسترش دهد؛ بنابراین کنش اصلی خود، سازمان بخشیدن به نیروهای آزاد و متحرک نهاد با در نظر گرفتن ضرورت‌ها و محدودیت‌های تحمیل شده از راه واقعیت است. خود، محور آگاهی هشیار در شخصیت من است، گرچه بخش‌های زیادی از آن نیز ناهشیار می‌باشد. من یا ایگو وظیفه دارد نیروهای قضاوت، ادراک و تصمیم‌گیری را به فرد بدهد که او را قادر می‌سازند با واقعیت‌های دنیای بیرونی سازگار شود. فروید خود را به صورتی که تحت کنترل اصل واقعیت است توصیف می‌کند؛ نیروی انگیزشی که فرد را به سمت مواجه شدن با قید و بندهای دنیای بیرونی هدایت می‌کند. خود بر خلاف تفکر غیر منطقی نهاد که به صورت فرایند تفکر نخستین است، طبق تفکر فرایند ثانوی^۶ عمل می‌کند که مستلزم منطق و حل مسئله منطقی است. وظیفه خود، دفاع از فرد و همپراز کردن وی با واقعیت است. بنابراین ساخت خود، از شناخت و دفاع تشکیل شده است. فروید رابطه بین خود و نهاد را به این صورت توصیف می‌کند: رابطه من با نهاد را می‌توان با رابطه سوار کار با اسبش مقایسه کرد. اسب انرژی محرکه را تأمین می‌کند، در حالیکه سوار کار از امتیاز تصمیم‌گیری و هدایت حرکت هدفمند حیوان برخوردار است. فراخود به منزله سومین پایگاه دستگاه روانی، دیرتر از پایگاه‌های دیگر ظاهر می‌شود. فراخود بخشی از خود است که در جریان یک انشعاب مجزا شده و به صورت پایگاه مستقلی در می‌آید. آن فرایندهایی که وجدان و تلاش‌های آرمانی را در بر می‌گیرند، فرایندهای فراخود نام دارند. فرایندهای فراخود، درست مانند فرایندهای نهاد، غیر منطقی هستند؛ نه به واقعیت اهمیت می‌دهند و نه آگاهی چندانی از آن دارند. تغییر بنیادی خود که سبب پیدایش فراخود می‌گردد در مرحله ادیپ صورت می‌گیرد. فراخود وارث عقده ادیپ است. بدین ترتیب همانند سازی با پایگاه‌های والدین تشکیل دهنده فرامن است.

¹ Dijksterhuis, Chartrand, & Aarts

² Id

³ Ego

⁴ Superego

⁵ primary- process thought

⁶ Secondary- process thought



فروید معتقد بود که انگیزش، رفتارها و هیجان‌ها تحت تأثیر این سه ساختار ناهشیار شخصیت قرار دارند (لوی، ۲۰۱۵؛ اسمیت و لین، ۲۰۱۵). به سبب اهمیت نهاد نظریه روان تحلیل گری فروید روانشناسی نهاد نیز نامیده می‌شود در این نظریه ساختارهای دیگر شخصیت در نتیجه تعامل با محیط بیرونی و در راستای سازگاری نهاد با آنها از نهاد ناشی می‌شوند.

تحلیل روانشناختی داستان

مولوی در این داستان سه شخصیت معرفی کرده است؛ پادشاه، باز و کمپیزن. محتوای داستان حکایت از این دارد که شخصیت پادشاه یک شخصیت قدرتمند و عاری از خطا و لغزش است و شاید جایگاه خداوندی را نیز بتوان بر آن متصور شد. مولوی با ترسیم چنین جایگاهی در فرایند حکایت بر اهمیت رها شدن از صفات نفسانی و غریزی (که در وجود باز تبلور یافته است) و اتحاد با نیروی قدرتمند تأکید دارد و این موضوع خیلی قابل بحث از منظر روانشناختی نیست؛ اما در معرفی دو شخصیت دیگر یعنی باز و کمپیزن مطالبی را عنوان می‌دارد که امروزه با برخی نظریه‌های روانشناختی انطباق دارد.

شخصیت باز از دو منظر روان تحلیل گری و پدیدارشناسی قابل بررسی است. گریختن باز از منزل پادشاهی و فرود آمدن در کلبه حقیرانه پیرزن که تبعات جسمی و روانی مترتب آن بود به خوبی با فرایند تفکر اولیه روان تحلیل گری قابل توضیح است. باز بدون اندیشیدن به پیامدهای این فرار و صرفاً بر مبنای لذت آنی که برخاسته از غریزه حیوانی است منزل و جایگاه پادشاهی را رها کرده و رفاه و لذت بلند مدت را و همچنین قدرت را (برکندن پرچم خورشید، آشفته کردن چرخ، شکستن علم‌ها با کلک، غلبه بر نمرود، تبدیل فندق به منجیق و ...) از دست داده است. مولوی معتقد است رسیدن به این فاکتورهای قدرت در گرو عبور از فرایند تفکر نخستین به فرایند تفکر ثانویه است. بر اساس مکتب روان تحلیل گری، فرایند تفکر ثانویه از خود منشأ می‌گیرد. در روان تحلیل گری اعتقاد به کنترل نهاد از سوی خود وجود دارد چیزی که ما در این داستان هم می‌بینیم که مولوی در پرداختن به شخصیت باز به این موضوع اشاره می‌کند. در واقع از طریق فرایند تفکر ثانویه خود غرایز حیوانی را تصعید^۱ نموده و پرخاشگری غریزی را به اشکال مورد پسند جامعه که قدرت باشد تبدیل می‌نماید. این اتفاق نوعی از مکانیزم دفاعی است که از آن تحت عنوان تصعید یاد می‌شود (خداپناهی، ۱۳۹۵). ما در این داستان شاهد هستیم که باز یک دفعه‌ای سر از خانه کم پیرزن درمی آورد و داستان از آنجا ادامه می‌یابد. عدم اشاره به نحوه تصیم باز در خروج از منزل پادشاهی و فرود به کلبه پیرزن نشان دهنده ناهشیار بودن این تصیم باز است. ناهشیاری مخزن غرایز است؛ بنابراین، این یک انتخاب ناهشیار می‌تواند باشد.

شخصیت دیگر این داستان، کمپیزن است. کمپیزن مادری جاهل بدون آگاهی از شرایط و خواسته‌های طرف مقابل صرفاً بر اساس ذهنیات (و آن هم ناقص) خودش با باز مهربانی می‌کند. مولوی در این داستان معتقد است که هر کسی بر اساس زاویه دید خودش به جهان نگاه کرده و از همان دریچه در مورد دیگران قضاوت می‌کند. این وضعیت امروزه خودمیان بینی نامیده می‌شود و غلبه بر آن مورد تأکید نظریه‌های شناختی معاصر در روانشناسی است؛ اما آنچه که مولوی از کمپیزن ترسیم می‌کند به خوبی منطبق بر نظریه سازه‌های شخصی کلی است. همانگونه که در صفحات قبل ذکر آن رفت کلی معتقد است که به دلیل آنچه که انسان‌ها برای تبیین جهان از سازه‌های ذهنی خودشان استفاده می‌کنند، محصور در واقعیت پدیدارشناسی خود هستند و مشکل است که چارچوب‌های ذهنی دیگری را بتوان حدس بزند. بر این اساس ما در این داستان شاهد هستیم که کمپیزن با سازه شخصی خودش در حال تیمار باز است، سازه‌ای که در آن ناخن و موی بلند باید کوتاه شود! فارغ از این واقعیت که این رفتار منجر به حذف ویژگی باز می‌شود؛ بنابراین، فرایندهای روان شناختی پیرزن به وسیله نحوه تبیین رویدادها هدایت شده است. بر اساس نظریه کلی جهان

¹ sublimation



ادارکی کمپیرزن به شدت شخصی و منحصر به فرد است. چیزی که فیلسوفان پدیدارشناختی هم بدان واقعیت زیسته می‌گویند (کاوگان-گاگان و دواپینز، ۲۰۱۷). واقعیت زیسته کمپیرزن به دو دلیل امکان میان‌واگرایی و نگریستن از زاویه دید باز را سلب می‌کند؛ یکی واقعیت حاکم بر سازه‌های شخصی که فی‌نفس منحصر به فرد هستند، دیگری اندک بودن تعداد سازه‌های کمپیرزن که امکان درک واقعیت موجود را فراتر از سازه‌های موجود نمی‌دهد. کلی بر اهمیت تعدد سازه‌ها در سازگار شدن با شرایط تاکید دارد، چیزی که بدان عنوان پیچیدگی شناختی را اطلاق می‌کند. پیچیدگی شناختی پیامد طبیعی نظریه کلی در مورد سبک‌های شناختی است. افرادی که سازه‌های متعددی دارند از پیچیدگی شناختی بالایی برخوردارند و می‌توانند تنوع را در بین افراد تشخیص داده و قادرند به راحتی افراد را در چند طبقه قرار دهند. طرف دیگر، سادگی شناختی است که ناشی از کمبود سازه برای تبیین واقعیت‌هاست. در این حالت فرد هنگام قضاوت کردن در مورد دیگران کمتر می‌تواند به تفاوت‌ها پی ببرد. افراد با ویژگی پیچیدگی شناختی بالا در مقایسه با افراد با ویژگی پیچیدگی شناختی پایین تفاوت بین خود و دیگران را راحت‌تر تشخیص می‌دهند. تحقیقات نشان می‌دهد که با افزایش سن پیچیدگی شناختی افزایش می‌یابد، با این حال، سن توجیه کاملی برای پیچیدگی شناختی نیست و بسیاری از افراد سالخورده هنوز از سادگی شناختی برخوردار هستند (شولتز و شولتز، ۱۳۹۵)، چیزی که مولوی در شخصیت کمپیرزن نیز بدان معتقد است.

نتیجه‌گیری

دیدگاه‌های مولوی با برخی از مکاتب روانشناختی معاصر هماهنگی دارد و بسیاری از مضامین موجود در این دیدگاه‌ها به اشکالی پراکنده و تا حدودی غیرمنسجم در آرا مولانا قابل ردیابی است و ما شاهد عناصر روان‌تحلیل‌گرانه و پدیدارشناسانه در داستان "یافتن شاه باز را به خانه کمپیر زن" هستیم. مولوی با پرداختن به شخصیت باز معتقد است غرایز (که می‌توانند جنبه ناهشیار نیز داشته باشند) موجب عدم اعتدال شخصیت شده و می‌تواند پیامدهای ناگواری در بلندمدت بر انسان داشته باشد؛ بنابراین، پالایش روانی و رسیدن به قدرت مستلزم کنترل تکانه‌های ناهشیار و لذت‌گرایانه نهاد است. از طرف دیگر با اشاره به شخصیت کمپیرزن نشان می‌دهد که ساختارهای ذهنی انسان برای درک واقعیت می‌تواند دچار محدودیت باشد و به دلیل سادگی شناختی نتواند واقعیت‌های موجود را تبیین کند.



منابع

- امامی سیگارودی، عبدالحسین؛ دهقان نیری، ناهید؛ رهنورد، زهرا؛ و نوری سعید، علی. (۱۳۹۱). روش‌شناسی تحقیق کیفی: پدیدارشناسی. **پرستاری و مامایی جامع نگر**، ۲۲، ۵۶-۶۳.
- تقی یاره، فاطمه. (۱۳۹۱). استخراج مؤلفه‌های روان‌درامانگری وجودی از اندیشه جلال‌الدین محمد مولوی. **انسان پژوهی دینی**، ۲۸، ۲۸-۵۳.
- حجازی، مسعود؛ آریان، حسین؛ و شجاعی، فهیمه. (۱۳۹۲). **بررسی تطبیقی شخصیت از دیدگاه جلال‌الدین مولوی با آبراهام مازلو**. ۹، ۳۶-۲۵.
۱. خدایپناهی، محمدکریم. (۱۳۹۵). **انگیزش و هیجان**، انتشارات سمت
- دارابی، علی. (۱۳۸۸). رویکرد پدیدارشناسی در تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی. **مطالعات سیاسی**، ۲، ۵، ۶۱-۸۲.
- دروذگریان، فرهاد. (۱۳۹۳). تحلیل تولد «دوباره» پیر چنگی در مثنوی مولوی بر اساس نظریه یونگ. **ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی (زبان و ادبیات فارسی)**، ۱۰، ۳۵، ۹۱-۱۰۵.
- دهباشی، مهدی؛ و رضائیان، مرضیه. (۱۳۹۰). بررسی اندیشه مولوی و بیرگور در باب خودشناسی. **حکمت و فلسفه**، ۲۷، ۷۵-۱۰.
- شریعت باقری، محمدمهدی. (۱۳۹۱). مطالعه تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره انسان سالم و کامل. **مطالعات روان‌شناختی**، ۴، ۸۴، ۱۴۵-۱۳۱.
- شولتز، دوان؛ و شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۹۵). **تاریخ روان‌شناسی نوین**. ترجمه علی اکبر سیف. انتشارات دوران.
- شولتز، دوان؛ و شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۹۲). **نظریه‌های شخصیت (ویراست دهم)**. ترجمه یحیی سیدمحمدی. انتشارات نشر ویرایش.
- عبدالرحیمی، محمد؛ و عالی محمد. (۱۳۹۴). تأثیر عشق بر سلامت معنوی نزد فروم و مولوی. **پژوهشنامه آدیان**، ۹، ۱۸، ۱۰۶-۷۳.
- فیست، جس؛ و فیست، گروگوری. (۱۳۹۵). **نظریه‌های شخصیت**. ترجمه یحیی سیدمحمدی. انتشارات نشر روان.
- گنجی، مهدی. (۱۳۹۴). **ارزشیابی شخصیت**. انتشارات ساوالان
- مشکات، محمد؛ و دهباشی، محمد. (۱۳۸۷). رابطه پدیدارشناسی و منطق هگل. **نامه حکمت**، ۱، ۶، ۱۵۵-۱۲۹.
- منصور، محمود. (۱۳۹۵). **روان‌شناسی ژنتیک: تحول روانی از تولد تا پیری**، تهران، انتشارات سمت
- Dijksterhuis, A., Chartrand, T.L., & Aarts, H. (2007). Effects of priming and perception on social behavior and goal pursuit. In *Social Psychology and the Unconscious: The Automaticity of Higher Mental Processes*, ed. JA Bargh, pp. 51-132. Philadelphia, PA: Psychol. Press
- Fransella, F. (2003). International handbook of personal construct psychology. Chichester: John Wiley & Sons.
- Levy, D. (2015). Unconscious: History of the Concept. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, 24, 722-727
- Kawgan-Kagan, I., & Daubitz, S. (2017). Individually constructed criteria for perception of urban transportation means – An approach based on Kelly's personal construct theory. *Transportation Research Part F* 44, 20-29.
- Polkinghorne, D. (1983). *Methodology for the human sciences: Systems of inquiry*. Albany: State University of New York Press.
- Roy, F., Baumeister, R. F., Masicampo, E. J., & Vohs, K.D. (2011). Do Conscious Thoughts Cause Behavior? *Annual Review of Psychology*, 62, 331-61
- Shakibaei, Z., & Golaiji, Y. (2012). The Effect of *Mevlana's* Masnavi Manavi Narratives on the Extent of Adolescent's Philosophizing Questioning Skills. *Procedia - Social and Behavioral Sciences* 46, 2882 – 2885
- Smith, R., Lane, R.D. (2015). Unconscious emotion: A cognitive neuroscientific perspective. *Neuroscience and Biobehavioral Reviews*, 69, 216-238



Psychological Analysis of Rumi's story "Finding the King to the Camper's House" From Phenomenological and Psychoanalytical Perspective

Ghanizadeh, A*

*. Ph.D, Assistant Professor, Department of Literature, Payame Nour University, Tabriz, Iran

Email: ab.Gh9966@gmail.com (Corresponding Author)

Abstract

The study of the relationship between Rumi's views and psychological approaches and theories is far broader than comparative analysis of a story, and the extent of his thinking does not make it possible to analyze the whole work on the scale of a brief analytical work; Therefore, studies conducted in the field of Rumi studies have selectively adapted his views to the new schools of psychology from different perspectives. Accordingly, the present article aims to contribute to the knowledge of the relevant literature by extracting psychological themes, especially from the point of view of George Kelly's theoretical theory and psychoanalysis in the story of "Finding the King to the Camper's House". Results of the present study showed that the female camper's behaviors are well consistent with George Kelly's theory of personal structures. Also, choice freedom and the consequences of this selection, which is based on hedonistic tendencies and without thinking about its consequences, are consistent with the theory of the primary thought process of the psychoanalysis theory.

Keywords: Psychoanalysis; Phenomenology; Personal structures; Rumi and the story of "Finding the king to the Camper's house"